

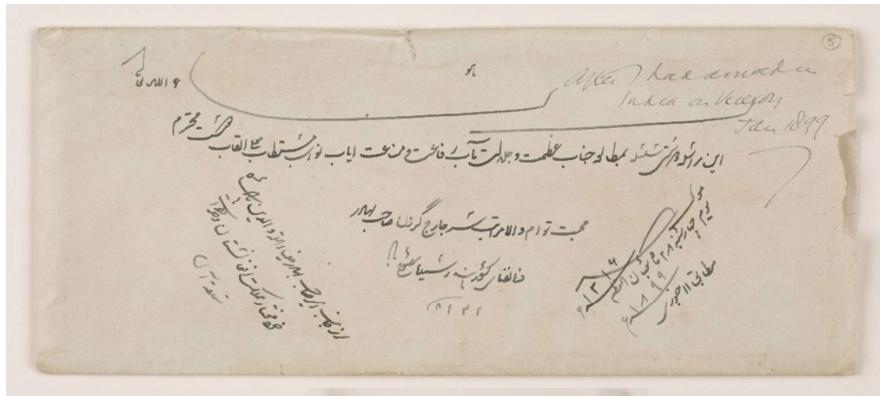
دو نامه از امیر عبدالرحمن خان به نام جورج کرزن

از لابلای آرشیف انگلستان، مربوط به سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۹۴۷ دفتر هند بریتانوی (جانشین کمپنی هند شرقی)، در قسمت اسناد و اوراق خصوصی دو نامه امیر عبدالرحمن خان راکه به جورج کرزن فرستاده شده است، درین جا نقل نموده و خدمت علاقمندان تاریخ کشور عزیزمان تقدیم میکنم، تا خود بخوانند و راجع به خصوصیات و شخصیتش از دید یک دوست و دولتمدار انگلیس اش قضاوت کنند.

هر دو نامه به زبان فارسی/ دری بر روی کاغذهای بزرگ سفیدجلادار نوشته شده و در پایان هر نامه یک مهر سیاه مدور با نام امیر افغانستان و امضای امیر عبدالرحمن خان درج شده است. درین دوسیه بر علاوه دو نامه یک پاکت کاغذی دیده میشود که از گوشه سمت راست باز است و نام فرستنده و گیرنده در آن درج و آثار مهر و موم سرخ هنوز در عقب

پاکت قابل مشاهده است. خود پاکت تاریخ چهارشنبه ۲۸ ماه شعبان ۱۳۱۶ را دارد که به ۱۱ ماه جنوری ۱۸۹۹ مطابق دارد، یعنی چهار روز زودتر از تاریخ روی نامه.

علاوه بر پاکت، دوخریطه یا کیسه ابریشمی و یک کیسه نخی نیز در دوسیه یا فایل مذکور دیده میشود. ابعاد این دو کیسه نشان می دهد که ازکیسه نخی به حیث پوشش محافظوی بیرونی کیسه ابریشمی استفاده شده است.



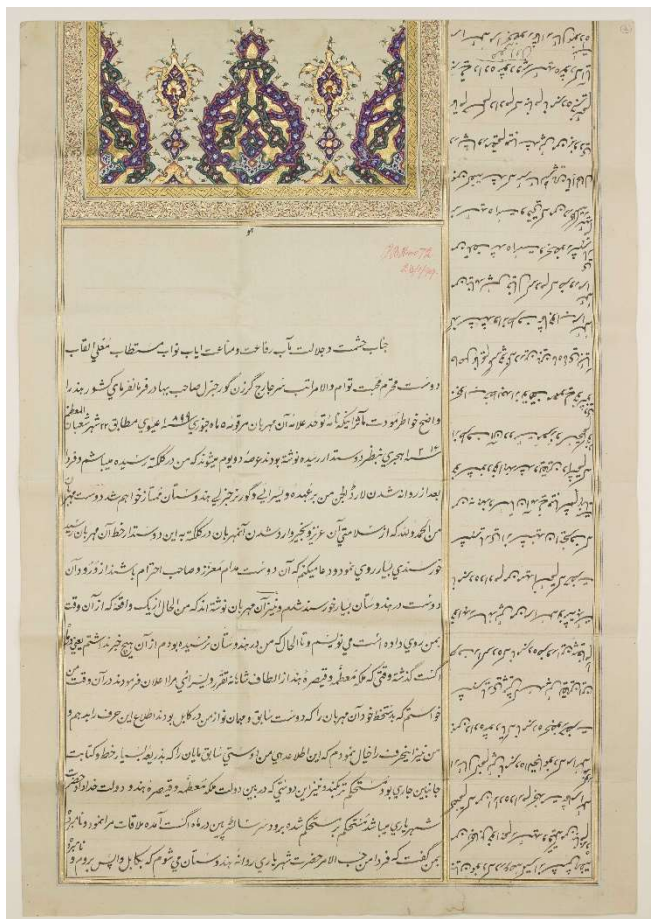
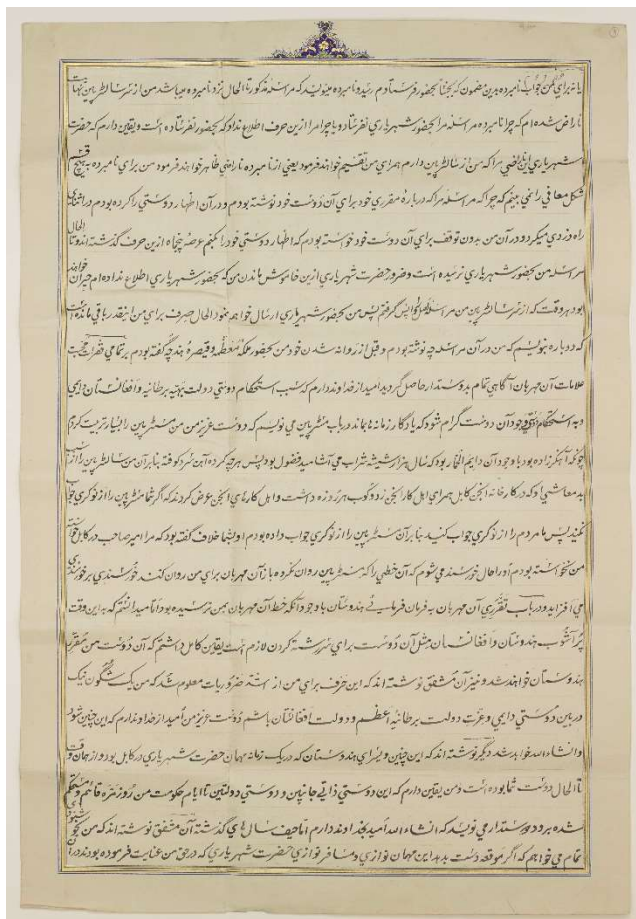


نامه اول یک نامه شخصی است که به تاریخ ۱۹ ماه صفر ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق به ۱۱ ماه اگست ۱۸۹۵ بجواب نامه های ۱۵ ماه مارچ و ۹ ماه جون کرزن ارسال شده است .

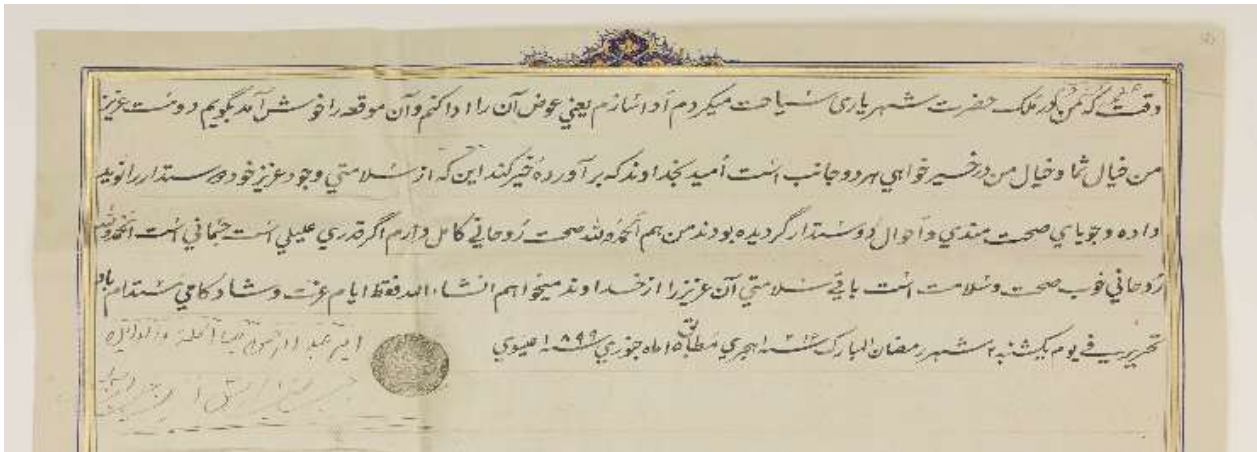
کرزن در آنوقت معاون وزیر خارجه انگلستان در امور هند بریتانوی بود. در این نامه، امیر از کرزن به خاطر عروسی و عکس خانم کرزن و همچنین فانوس جادویی که برای او فرستاده، تشکر می کند.

آنچه درین نامه علاوه بر مناسبات نزدیک امیر با کرزن بمشاهده میرسد، بعد از تبریکی عروسی تبصره امیر بر عکس خانم کرزن میباشد. امیر مینویسد که «اولاً □ در باب عروسی آن جناب و عکس جنابه لیدی کرزن صاحبه که نقشه عکسی جنابه را آن مهربان ارسال کرده بودند بسیار مشکور و خورسند شدم... اگر چه یک نفر عیال گرفته انداما بسیار لایق عیال گرفته اند خدا مبارک کند انشاءالله تعالی – اما از قرار علم قیافه معلوم میشود که این جنابه لیدی صاحبه شما بسیار آدم فهیم و نیک خواه و دوست دار شما و بسیار آدم با عفت و عصمت لایق است که این طور زن از هزاران مرد بهتر است انشاء الله تعالی شانه که همه وقت آن دوست خورسند خواهد بود از اوضاع زندگانی او – جای بسیار شکر است اینطور با موافق به خیال من که در تمام انگلند کم این طور با وفا و دانا و صاحب آب و عزت خواهد بود. از علم قیافه چیزیکه من تجربه ها کرده ام همین قدر دانسته شدم از صورت عکسی جنابه مذکور – خداوند برکت عمر و اولاد دل خواه به شما یان بدهد انشاء الله تعالی – لایق دارد اگر قدری شما را لت و کوب کند عیب ندارد».

نامه دوم



نامه دوم که چهار سال بعد از نامه اول فرستاده شده است، یک نامه رسمیست. تاریخ آن روز یکشنبه ۲ رمضان ۱۳۱۶ است که به ۱۵ جنوری ۱۸۹۹ داده شده است.



دربین نامه امیر عبدالرحمن خان نامه قبلی را که از جورج کرزن دریافت کرده بود بازگو می کند که در آن کرزن بر اهمیت ایجاد رابطه قوی بین امپراتوری در هند و افغانستان تأکید کرده است. کرزن نیز دلایلی را که باعث دیر رسیدن نامه او به امیر شده بود، توضیح داده است. امیر پس از بیان مضمون نامه کرزن، در پایان با تبریک به او در مقام جدید نایب السلطنه یا فرمانفرمای هند بریتانوی، بر روابط و دوستی مستحکم بین این دو تأکید کرده است. این نامه دارای یک تاریخ به زبان انگلیسی، ۲۳ جنوری ۱۸۹۹ است که با رنگ سرخ در بالای صفحه اول آن نوشته شده است.

لارد کرزن رفیق امیر عبدالرحمن خان کی بود؟

جورج ناتانیل کرزن (Lord George Nathaniel Curzon)، سیاستمدار و دولتمدار معروف محافظه کار بریتانیا در سال ۱۸۵۹ در یک خانواده اشرافی انگلستان متولد شد. در سال ۱۸۷۸ به پوهنتون آکسفورد رفت و در این هنگام وقتی نزد پدر و مادر به خانه اجدادی خود رفته بود، در حین سواری از اسب فرو افتاد و به ستون فقراتش آسیب شدید رسید. او از پذیرش توصیه های طبی برای استراحت خودداری کرد و به جای آن یک کمربند چرمی به تن کرد که تا آخر عمر از آن استفاده کرد. کمردرد از آن زمان به بعد او را آزار می داد، خواب را از او می گرفت، او را مجبور به مصرف مواد مخدر می کرد.

کرزن همواره سرگرم نوشتن بود و از این رو عالی ترین جایزه ادبی پوهنتون آکسفورد به مناسبت مقاله که در مورد بیت المقدس نوشته بود نصیب او گردید و در سال ۱۸۸۴ جایزه دیگری را در مسابقه تاریخ نویسی پوهنتون آکسفورد برد و توجه زعمای حزب محافظه کار را جلب کرد.

در سال ۱۸۸۶ کرزن برای اولین بار عضو پارلمان شد، اما با تأیید سالزبوری، وزیر خارجه، وظایف پارلمانی خود را برای شروع یک سفر جهانی نادیده گرفت، و به روسیه، آسیای مرکزی، ایران، سیام، هندوچین، کوریا، **افغانستان و پامیر سفر نمود**. در اثنای این جهانگردی مقالاتی به رشته تحریر درآورد که در روزنامه تایمز لندن به چاپ رسید و همین مقاله ها بود که چوکات سه کتاب روسیه در آسیای مرکزی، ایران و مسئله ایران، و مسائل شرق دور را تشکیل داد. سفرهای او به او اجازه داد تا مشکلات آسیا و پیامدهای آن را برای هند بریتانیا مطالعه کند و در عین حال غرور او را به کشورش و مأموریت امپراتوری اش تقویت گردد. او مدال حامی انجمن جغرافیای سلطنتی را برای تحقیق در منبع دریای آمو (Oxus) نیز دریافت کرد.

کرزن در دوره وزارت خارجه سالزبوری معاون او و مهرداد سلطنتی شد. این مقام در آن سن و سال جوانی قبلاً نصیب کسی نشده بود. با اینکه داستان عشق او با زن زیبا و هنرمند انگلیسی بر سر زبان‌ها افتاده بود، در واشنگتن با دختری آمریکایی از خانواده‌ای ثروتمند بخاطر ثروتش ازدواج کرد و در ۳۹ سالگی با احراز عنوان لاردر از جانب ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۹۱ جوان‌ترین نایب‌السلطنه هندوستان شد و مدت هفت سال فرمان‌فرمایی و نیابت سلطنت در هندوستان را عهده‌دار بود. در خلال این مدت یکی از کارهای عمده اش اولین تقسیم بنگال به مناطق شرقی مسلمان نشین و مناطق غربی عمدتاً هندونشین و کاشتن تخم نفاق بود که بعدها نتیجه اش ایجاد کشور جدید بنگلادیش بود، کرزن در سال ۱۹۰۵ به علت اختلاف نظر با وزارت جنگ انگلیس مجبور به استعفا گردید، به انگلستان بازگشت و به ریاست دانشگاه آکسفورد برگزیده شد و تا مدتی به مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت.

کرزن در سال ۱۹۱۵ مجدداً وارد عرصه سیاست شد و به ریاست مجلس اعیان رسید، و از آن پس یکی از اعضای هیئت دولت بود که به سیاست و امور جنگ جهانی اول پرداخت و در دولت پس از جنگ به عنوان وزیر خارجه انتخاب شد. کرزن یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۹) در زمان وزارتت در امور خارجه سیاستی را اجرا کرد که بر اثر آن نزد ایرانیان منفور شد. در آن تاریخ به اشاره او میان وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ایران و پرسکی کاکس نماینده دولت بریتانیا قراردادی به امضا رسید که مقامات انگلیسی را ناظر بر سازمان‌های نظامی و مالی ایران می‌کرد. کرزن پس از پنج سال خدمت در پست وزارت امور خارجه سرانجام در بیستم مارچ ۱۹۲۵ در ۶۶ سالگی درگذشت.

سوابق تماس های انگلیس با عبدالرحمن خان

سوابق تماس های انگلیس با عبدالرحمن خان به سال های قبل از امارتش به دوره دوم امارت امیر شیرعلیخان میرسد. او بعد از مرگ پدر و کاکایش (افضل خان و امیر محمد اعظم خان) به سمرقند در آسیای مرکزی گریخته و برای مدت ۱۱ سال بحیث جیره خور روسها در آنجا میزیست. در دوره امارت دوم امیر شیرعلی خان انگلیس ها با پیروی از سیاست پیشروی سالهای ۱۸۷۰، افغانستان را یکبار دیگر در سال ۱۸۷۸ اشغال کردند که منتج به جنگ دوم افغان و انگلیس شد. لایتن Lytton وایسرای هند بریتانوی که مخالف سرسخت رسیدن افراد خانواده امیر شیرعلیخان به قدرت بود، حتی تصمیم گرفت تا کشور را به دو قسمت تجزیه و سردار فراری عبدالرحمن خان را به حیث امیر به اصطلاح افغانستان شمالی به قدرت برساند. اما لایتن بعد از قیام افغانها و کشته شدن سفیر انگلیس در کابل، کاویناری Cavagnari، ازین پلان تجزیه گذشت و نه تنها در جنگ علیه دشمن مشترک شان (سردار محمد ایوب خان فاتح میوند) به او کمک مالی و نظامی نمود، بلکه قندهار را نیز به وی وا گذاشت. انگلیس ها بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس به این نتیجه رسیدند که تسخیر و حفظ افغانستان با قوه ناممکن است، لذا به گفته شادروان غبار، به عوض ماشین نظامی دستگاه دیپلوماسی انگلیس ها در افغانستان به کار افتاد. خلاصه رویداد های تعامل انگلیس ها با سردار (بعداً □) امیر عبدالرحمن خان قرار آتیست:

♦ با قیام افغانها علیه قوای متجاوز انگلیس عبدالرحمن خان هنوز در تاشکند بود که انگلیس ها تصمیم گرفتند کابل را تخلیه و او را به امارت افغانستان نصب کنند، لذا مکتوبی نوشتند که او به عجله به کابل بیاید. او نیز که موقع را برای آزمایش بخشش مساعد دید، ضمناً □ به روسای غازیان افغان مکتوب و پیام فرستاد و ظاهراً □ برای جهاد علیه انگلیس ها از راه بدخشان عازم کابل شد.

♦ در سال ۱۸۸۰ وقتی عبدالرحمن خان در قطغن بودگرفین به او سه پیغام فرستاد. در اولین پیغام تحریری از او راجع به مقاصدش پرسید، اما پیغام شفافی اش مشخص تر بود. درین پیغام به اطلاع سردار رسانده شد که اقامت طولانی او در ترکستان شوروی مانع دوستی حکومت بریتانیا با او نمیشد.

- ♦ بتاريخ ۲۰ جولای ۱۸۸۰ با رسیدن به چاریکار، سردار عبدالرحمن خان بخیث امیر اعلان شد. او بتاريخ ۲۶ جولای در زمه کوهدامن در خیمه گاه انگلیس ها حاضر و انگلیس ها امارت او را تبریک گفتند.
 - ♦ بروز جمعه آینده خان ملا (قاضی القضاات) خطبه نماز را به اسم سردار عبدالرحمن خان بارکزی خواند و او امیر رسمی افغانستان شد، و لیپل گرفتن به نمایندگی از حکومت بریتانیا او را برسمیت شناخت.
 - ♦ بتاريخ ۲۱ اپریل سال ۱۸۸۱ قوای بریتانوی قندهار را ترک کرد و جنگ دوم افغان و انگلیس خاتمه یافت. در سال ۱۸۸۲ یک ایجنٹ مسلمان هندی بخیث نماینده انگلیس ها در کابل تعیین شد.
 - ♦ در سال ۱۸۸۳ بریتانیا اعطای یک ملیون و دوصد هزار روپیه را سالانه به امیر عبدالرحمن خان منظور کرد و بر این مبلغ در سال ۱۸۹۳ بعد از امضای موافقه نامه خط دیورند سالانه مبلغ ۶۰۰ هزار روپیه علاوه شد.
- سفر کرزن به افغانستان و ملاقات با امیر

کرزن در کتاب خاطراتش تحت عنوان قصه های سفرش که شامل سفر دو هفته به دربار امیر نیز میباشد، مطالب جالبی دارد که قسمت های آنرا درینجائفل میکنم:

«من قبلاً هیچوقت حکایت نکرده‌ام که در چه شرایطی به پایتخت و دربار امیر عبدالرحمن خان، حاکم معروف افغانستان آمده‌ام. من سالهای زیادی را وقف مطالعه مشکل آسیای مرکزی کرده بودم - امنیت مرزهای هند، سیاست روسیه که در آن زمان در مد و جزر کامل تهاجم و فتح آسیایی بود، نقشی که در نمایشنامه همه کشورهای واقع در یخچال های قلعه هند، ایران، بلوچستان، افغانستان، تبت، چین بازی می شد - و من بسیاری از آنها را جستجو و تجسس کرده بودم.

از میان این مناطق، من بیش از حد مشتاق بودم که از تعدادی بازدید کنم که اگرچه شاید مهم ترین آنها بودند، اما کمترین دسترسی را نیز داشتند، و با شخصیت طوفانی و ناشناخته ای که تاج و تخت افغانستان را اشغال کرده بود، گفتگو کنم. منبع چنین اضطراب، سوء ظن و حتی هشدار بی وقفه، حکومت هند و همچنین دفتر امور هند در لندن بود.

من می دانستم که امیر به شدت به دولت کلکته [هند بریتانوی] بی اعتماد است و فکر می کردم غیرممکن نیست که او بخواهد با یک انگلیس که وزیر مسئول دولت هند در مجلس عوام لندن بود، صحبت کند. هنوز، هر چند که دیگر در سمت خود نیست، یکی از اعضای آن مجلس است و برای چند سال به طور گسترده، هر چند همیشه با روحیه دوستانه، در مورد دفاع از سرحدات هند و اهمیت روابط صمیمی با افغانستان نوشته و صحبت کرده است...

و اکنون اجازه دهید چیزی در مورد شخصیت و شغل آن مرد برجسته بگویم تا خوانندگانم که شاید اکنون نامش کمی بیش از یک خاطره برای شان باقی مانده است، بدانند که چه نوع موجودی بوده است که میخواستم مدت زیادی با او در ارتباط باشم، قرار بود روزهای طولانی را با او دوستانه سپری نموده، و کسی که قرار بود با صراحتی شگفت انگیز، درونی ترین افکار و ایده های خود را برای من فاش کند.

در سال ۱۸۷۸، زمانی که شیرعلی خان با فریب وعده های روسیه، برای نابودی خود اتحاد با بریتانیا را کنار گذاشت، عساکر بریتانیا وارد کشورش شدند و بدین وسیله ابتدا تاج و تخت و کمی بعد جانش را از دست داد، و بخت عبدالرحمن بیدار شد. اوبا عبور از سرحدات تمام کشور را تحت سلطه خود درآورد و تا سال ۱۸۸۰ چنان مقامی بدست آورد که پس از خیانت یعقوب خان و خصومت آشکار ایوب، دولت هند چاره نداشت مگر اینکه به دنبال کاندیدای مناسب برای تاج و تخت باشد و بلافاصله قبل از بازنشستگی، آن تنها مرد قوی در کشور را به عنوان حاکم منصوب کنند.

خصوصیات امیر عبدالرحمن خان از دید دوست و دولتمدار انگلیس اش

کرزن در خاطراتش مینویسد که من بیش از دو هفته در سلام خانه یا مهمانخانه مشرف به خندق ارگ کابل مهمان این مرد قابل توجه بودم. امیر در خانه یا ویلای دوطبقه همجوار که با دیوار بلندی احاطه شده بود و به بستان سرای معروف بود، سکونت داشت. او اکنون در محوطه این مکان دفن شده است. جلسات و مکالمات ما در یک اتاق بزرگ آن ساختمان برگزار میشد. این ملاقات ها معمولاً از ظهر یا ساعت یک بعد از ظهر شروع می شدند و چند ساعت طول میکشید.



ویژگی های او از برخی جهات حتی از ویژگی های فیزیکی او بارزتر بود. این مرد فوق العاده ظالم می توانست تا حدی مهربان، دوست داشتنی و با ملاحظه باشد. این مرد خونخوار عاشق بوها و رنگها و باغها و آواز خواندن پرندگان و گلها بود. این موجود شدیداً عمل گرا فریفته تصوف بود، زیرا او فکر می کرد که در خواب و رؤیا الهام میگردد و معتقد بود (اگرچه این احتمالاً فقط نشانه ای از غرور او بود) که او دارای مواهب ماوراء طبیعی است.

سختی به کسانی که برایش مفید بودند، و بیرحم به کسانی که دوران شان گذشته بود و یا از نظر افتاده بودند. اما حتی در بدترین شرایط نامناسب هم شوخ طبعی اش را از دست نداد. در یکی از روز های دربارش چند تن از جمع آوران مالیات بر سر مالیاتی که باید پرداخت شود، با ملاکان محلی اختلاف داشتند. در حالی که همه آنها اصرار داشتند که یکباره صحبت کنند، او یک سرباز را پشت سر هر یک از آنها قرار داد و دستور داد که هر مردی را که خارج از نوبت او صحبت می کند، شدیداً گوشمالی کنند.

یک بار مردی را به ناحق کشت، یعنی به دلایل دروغین. پس از آن او خود را ۶۰۰۰ روپیه جریمه کرد و این مبلغ را به بیوه اش پرداخت، کسی که همزمان با خلاص شدن از دست شوهرش با شروع زندگی نو خوشحال شد.

در یک موقع دیگر شوخی اش به یک حالت وحشتناکی تبدیل شد. یکی از درباریان به او اشاره کرد که با دستورش مرد بی گناهی را به دار آویختند. امیر فریاد زد "بی گناه!". «خوب، اگر این بار مقصر نبود، در گذشته گناه دیگری کرده است. خوب شد که گم شد».

در یک چنین ترکیب عجیب و تقریباً باورنکردنی شوخی و بدبینی دولتمردی و وحشت، فکر می کنم که اشتیاق به ظلم یکی از سرسخت ترین غرایز او بود. امیر اغلب تلاش کرد تا این اتهام را رد کند یا ادعا میکرد که این روش برخوردش تنها با نسل خیانتکار و جنایتکار است. برای مثال، هنگامی که به کابل می رفتم، از بالای کوتل لته بند از پهلوی یک قفس آهنی گذشتم که از یک پایه بلند آویزان بود و در آن استخوان های دزدی دیده میشد که بعد از دستگیری، برای عبرت و هوشدار دزدان دیگر شاهراه، زنده به بند کشیده شده بود..

او از این مظاهر وحشتناک اقتدار اجرایی اش لذت می برد. بهر صورت موجودیت این داستان های ثبت شده - که من از صحت و سقم آنها مطمئن شده ام - برای نشان دادن اینکه عشق به خشونت و درنده خویی عمیقاً در طبیعت او ریشه دوانده بود، کافی بود. او به یک انگلیسی در کابل محرمانه گفت که یکصد و بیست هزار نفر از مردم خود را به قتل رسانده است. پس از یک شورش ناموفق، او هزاران نفر از افراد قبیله گناهکار را با آهک زنده کور کرد و در باره این مجازات بدون هیچ اثری از ندامت با من صحبت کرد.

جرائمی مانند سرقت یا تجاوز جنسی با شدت دیوصفتی مجازات می شد. مردان به توپ پرانده می شدند، یا به پایین چاه تاریکی پرتاب می شدند، یا تا حد مرگ مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند، یا زنده زنده پوست می شدند، یا در اعضای جنسی شکنجه می شدند. به عنوان مثال، یکی از مجازات های مورد علاقه برای سرقت های جزئی قطع کردن دست از

بندو سپس فروبردن آن در روغن جوش بود. یکی از مقاماتی را که زنی را خشمگین کرده بود، در اواسط زمستان برهنه کردند و در جری که به همین منظور در بالای یک تپه بلند در اطراف کابل حفر شده بود قرار دادند. سپس آب بر او ریختند تا اینکه تبدیل به یخ شود و او زنده یخ زد، و امیر با طعنه گفت «او دیگر هرگز گرم نخواهد آمد».

زنی از حرمسرای او را که در وضعیت اعتراض آمیز دیده شده بود، در یک جوال بستند و به سالون دربار آوردند، و او در آنجا با شمشیر خود کارش را تمام کرد.

با شنیدن صحبت دو مرد در مورد یک موضوع ممنوع، دستور داد که لبه‌های بالا و پایین آنها به هم دوخته شود تا دیگر هرگز اهانت نکنند. روزی مردی وارد دربار شد و آشکارا امیر را به فسق و جنایت متهم کرد. امیر گفت زبانش را درآور. در یک لحظه او را گرفتند و زبانش را از ریشه دریدند. بدبخت مرد. روزی گدای پیری خود را در راه امیر در حالی که در خیابان میگشت، انداخت. سپس گفتگوی زیر آغاز شد:

"تو چی هستی؟" "یک گدا." "اما چگونه زندگی خود را تامین می کنی؟" "با صدقه و خیرات." "چی؟ منظورت اینست هیچ کاری نمیکنی؟" "هیچ"، "و تو هرگز کاری انجام نداده ای؟" "هرگز" «پس وقت آن است که از حضور تو راحت شویم» و امیر به جلاد سر تکان داد.

هر چند من مهمان او بودم و از صمیم قلب مایل به عزت افزایی ام بود و این کار را هم انجام داد، ولی نمی توانست تحمل کند که هیچ یک از رعایای او خودسرانه به بیگانه ها مهربانی نشان دهند. مردی را که در زمان سفر من در راه کابل با من صحبت می کرد دستگیر و به زندان انداختند. مردی که هنگام ورود به قندهار به من انار تعارف کرد، به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به زندان افتاد و از اموالش محروم شد». (کرزن، قصه های سفر – امیر افغانستان، صفحات ۳۹ تا ۵۳).

کرزن بحیث نماینده یک کشور استعماری، دوستی و حمایت کشورش از امیر عبدالرحمن خان را با وجودیکه نمیخواهد درین کتابش گفتگو های محرمانه شان را ذکر کند، توجیه کرده می افزایدکه «با وجود آن، این فرمانروا که همزمان یک وطن پرست و یک هیولا، یک مرد بزرگ و تقریباً یک شیطان بود، سخت و بی وقفه برای خیر کشورش تلاش کرد. او به دنبال ارتقای مردم خود از بدبختی و بی علاقه‌گی و خونریزی در زندگی عادی و تبدیل آنها به یک ملت بود. او قبایل افغان را با هم طوری پیوند داد که قبلاً هرگز از چنین وحدتی برخوردار نبودند و راه را برای استقلال کاملی هموار کرد که جانشینانش به دست آوردند.

او و تنها او حکومت افغانستان بود. هیچ چیز از فرماندهی اردو یا حکومت یک ولایت تا قیچی و برش یونیفرم یا ساختن فرنیچر نبود که او شخصاً سرپرستی و کنترل آن را در دست نداشته باشد. او مغز و چشم و گوش تمام افغانستان بود. اما اینکه آیا در اواخر عمرش بیشتر مورد تنفر بوده یا مورد تحسین قرار گرفته، جای سوال است. او از ترس کشته شدن به خارج از کشور سفر نمیکرد و همیشه شش اسب زین شده با خورجین های مملو از سکه را برای فرار ناگهانی اش آماده داشت.

من باید او را در مجموع، علیرغم خلق و خوی نامطمئن و زبان گستاخانه اش، به عنوان دوست ثابت و متحد بریتانیا توصیف کنم. اگرچه او اغلب با دولت هند اختلافاتی داشت و دوست داشت آنها را اذیت کند، و هرچند لحظاتی روابط بین آنها بسیار تیره بود، اما وقتی من نایب السلطنه شدم، او از این امکانات متعارف برای من دریغ نکرد و ما گاهی در آستانه یک نزاع جدی بودیم، من شک نداشتم و شک ندارم که در مسائل گسترده سیاست شاهنشاهی [بریتانیا] وفاداری او تضمین شده است. اما او در این زمینه، مانند سایر موارد، صرفاً از روی مصلحت عمل کرد. او می دانست که انگلیسی ها هیچ طمع ندارند و مایل به الحاق کشورش نیستند.

او به عنوان یک حاکم مستقل مجبور بود، برای نمایش، با مردم خودخوشونتی از خود نشان دهد که اغلب توهین آمیز و گاهی غیرقابل پشتیبانی بود. اما در هنگام بحران، او همیشه به توصیه و تسلیحات بریتانیا رجوع میکرد. نام او همیشه در تاریخ کشور خود و همچنین در تاریخ امپراتوری هند شایستگی رتبه های بالا را خواهد داشت». (همانجا صفحات ۵۴-۵۵).

(پایان)

